

جمع بندی علامت صحت حمل:

صحت حمل و عدم صحت سلب نه در حمل اولی و نه در حمل شایع علامت حقیقت نیست.

۲ نکته:

نکته اول) مرحوم محقق داماد - علی ما فی تقریرات آیت الله طاهری و علی ما بینہ سیدنا الاستاذ و نجله الامجد

- با اینکه علامت صحت حمل را نمی پذیرند ولی آن را فی الجمله دارای اثر می دانند. ایشان می نویسند:

«و الذي يمكن أن يقال: أن صحة الحمل و عدم صحة السلب إنما يكون دليلاً على توسعه المفهوم الحقيقي بعد العلم

بأصل المفهوم في الجملة، فإذا علم أن مفهوم الماء هذا الموجود الخارجي فشك في بعض موارد أنه من مصاديق ذلك

المفهوم أو لا، يرجع إلى صحة السلب و عدمها و هكذا في الحمل الاولي بعد حمله على مفهوم مفصل يعلم منه دائرة المفهوم

سعة و ضيقاً^۱»

توضیح:

۱) گاهی اصل معنا و مفهوم را می دانیم ولی در توسعه و ضیق آن مفهوم شک داریم [مثلاً می دانیم صعيد برای «معنای

أرض» وضع شده ولی نمی دانیم که آیا مطلق وجه الأرض موضوع له است یا تراب خالص]

۲) در این موارد به صحت سلب و عدم صحت رجوع می کنیم.

۳) به این نحوه که اگر توانستیم بگوییم «مطلق الأرض صعيد» می گوییم معنای صعيد، توسعه دارد.

۴) این در محدوده حمل شایع است اما در محدوده حمل اولی:

۵) اگر توانستیم بگوییم «الحيوان الناطق انسان» در جایی که اصل معنای انسان را می دانیم ولی سعه و ضیق آن را نمی دانیم]

می فهمیم «مفهوم انسان» و «مفهوم حيوان ناطق» از حیث سعه و ضیق یکی هستند، پس هر که «حيوان ناطق» است،

«انسان» هم هست.

ما می گوییم :

۱) با توجه به اشکال سوم و چهارم که از ناحیه امام خمینی مطرح شده بود می توان این مطلب را رد کرد چراکه گفتیم:

۲) حکم به صحت حمل متوقف بر علم تفصیلی به معنای موضوع و محمول است و لذا قبل از حمل باید از توسعه و ضیق

معنای الفاظ مطلع باشیم و الا نمی توانیم حکم به صحت حمل های مذکور کنیم.

نکته دوم) حضرت امام در مناهج الوصول، مطلبی فرموده اند که ظاهراً مربوط به مرحوم بروجردی است و سپس

از آن جواب می دهند. ایشان می نویسند:

۱. المحاضرات، ج ۱ ص ۶۲



«و قد يقال: إنَّ العلامة في المقام إنّما هي صحّة السلب و عدمها، لا بمعنى صحّة سلب اللفظ بما له من المعنى، بل المراد صحّة سلب المعنى عن اللفظ بما هو لفظ و عدمها، فإنّ اللفظ لما كان فانياً في المعنى و صار وجوداً لفظياً له تنفر الطباع عن سلبه عنه، بل تراه كسلب الشيء عن نفسه، و لا تنفر عن سلبه عن غير معناه»^۱

توضیح:

(۱) علامت حقیقت، عدم صحت سلب معنی از لفظ بما له من المعنى نیست. [به اینکه بگوییم «معنای انسان، معنای حیوان ناطق نیست» غلط است] بلکه آنچه علامت حقیقت است، سلب معنی از لفظ بما هو لفظ است [به اینکه بگوییم «لفظ انسان معنای حیوان ناطق نیست» غلط است].

(۲) چراکه لفظ وجود لفظی معنی و فانی در معنا است و لذا سلب معنا از لفظ بما هو لفظ، مثل سلب الشيء عن نفسه است و از چنین چیزی طبع آدمی تنفر دارد در حالیکه اگر بگوییم: «لفظ انسان معنی شجر نیست» طبع آدمی از آن تنفر ندارد.

همین مطلب در «نهاية الاصول»^۲ که تقریرات کلام مرحوم بروجردی و همچنین در «الحجة في الفقه»^۳ که تقریرات دیگری از کلام ایشان است مطرح شده است.

امام از این مطلب جواب می دهند:

«و أنت خبير بما فيه من الخلط فإنّ اللفظ بما أنّه لفظ يصحّ سلبه عن معناه، و ما لا يصحّ سلبه عنه و ينفر

الطبع منه هو اللفظ بما هو مرآة المعنى أي بما له من المعنى، فعاد المحذور السابق»^۴

توضیح:

(۱) ایشان خلط کرده اند.

(۲) لفظ بما هو لفظ را می توان در معنی سلب کرد بالبداهه. چراکه آنچه وجود لفظی معنی می باشد و فانی در معنی شده است، لفظ بما هو لفظ نیست، بلکه لفظ بما له من المعنى است پس:

(۳) آنچه را نمی توان از معنی سلب کرد، لفظ بما له من المعنى است.

(۴) و لذا اشکال اصلی باقی است که: اگر شما معنای لفظ را نمی دانید، چگونه حکم به صحّت یا عدم صحت سلب می کنید.

۱. مناهج الوصول، ج ۱ ص ۱۲۹

۲. نهاية الاصول، ج ۱ ص ۴۰

۳. الحجة في الفقه / ميرزا مهدي حائري يزدی، ص ۵۱

۴. مناهج الوصول، ج ۱ ص ۱۲۹



ج) اطراد

سومین علامتی که برای شناخت حقیقت مورد اشاره اصولیون واقع شده است، عبارت است از اطراد. اما اطراد به چه معنی است؟

۱. اولین تقریر از اطراد:

مرحوم میرزا ابی الحسن مشکینی - در حاشیه کفایه - اطراد را چنین معنی کرده است:

«المراد من الاطراد: أنه إذا أطلق اللفظ على شيء باعتبار معنى - كإطلاق العالم على «زيد» باعتبار كونه واجدا لمبدأ العلم - صحَّ إطلاقه على كلِّ ما كان واجدا له من المصاديق. و من عدمه: ان لا يصحَّ كذلك، كما في مثل: «الأسد» فإنه يصحَّ إطلاقه على الرجل الشجاع الكامل في الشجاعة بعلاقة الشباهة»، و لا يصحَّ إطلاقه على كلِّ رجل شبيه به، كما إذا كان شبيها له في البحر، و في الشجاعة الضعيفة. إذا عرفت ذلك فاعلم أن الأقوال في المقام أربعة على ما حكى: أحدها: ما هو المنسوب إلى المشهور من كون الاطراد علامة الحقيقة، و عدمه علامة للمجاز. الثاني: أنه ليس واحد منهما علامة، كما هو مختار المتن. الثالث: أن الأوَّل علامة دون الثاني. الرابع: عكسه.»

توضیح:

(۱) اطراد یعنی اگر لفظی را به سبب وجود معنایی بر چیزی اطلاق کردیم (مثلا لفظ عالم را اگر بر زید اطلاق می کنیم به سبب آن است که زید دارای «علم» است)، بتوانیم این لفظ را بر هر چه دارای آن معنا هست اطلاق کنیم (بتوانیم به هرکس که دارای علم است بگوییم عالم)

(۲) و عدم اطراد یعنی نتوانیم آن لفظ را در هر جا که آن معنی وجود دارد، اطلاق کنیم (مثلا: اگر به رجل شجاع می گوییم آسد - چون با آسد شباهت دارد - نمی توانیم به هر رجلی بگوییم آسد و لو اینکه آن مرد که شجاعت ندارد در بخر (بوی بد دهان) به آسد شبیه باشد.

(۳) در این باره ۴ قول است:

الف) مشهور: اطراد علامت حقیقت است و عدم اطراد علامت مجاز.^۱

ب) آخوند: هیچ کدام علامت نیستند.

۱. حواشی مشکینی، ج ۱، صفحه ۱۳۵

۲. میرزای رشتی، بدایع الافکار ص ۸۵



ج) سید عمید الدین و علامه حلی در ظاهر تهذیب الوصول^۱: اطراد علامت حقیقت است ولی عدم اطراد علامت مجاز نیست.

د) آمدی^۲، حاجبی، عضدی^۳، شیخ بهایی^۴، علامه حلی در ظاهر نه‌ایة الوصول^۵: اطراد علامت حقیقت نیست ولی عدم اطراد علامت مجاز است.

این تقریر در کلام مرحوم بجنوردی مورد اشاره قرار گرفته است:

« و المراد من الاطراد أن يكون اللفظ المستعمل في فرد - باعتبار كونه مصداقا لكلي - جائز الاستعمال في كل ما هو فرد لذلك الكلي، مثلا لفظ الإنسان يستعمل في زيد باعتبار كونه مصداقا للحيوان الناطق، و هذا المعنى مطرد بهذا الاعتبار في جميع الموارد، أي يجوز استعمال لفظ الإنسان في كل ما هو مصداق للحيوان الناطق باعتبار أنه فرد له، فيستكشف من هذا الاطراد و عدم التخلف - و لو في مورد واحد - أن بين اللفظ و ذلك المعنى الكلي علاقة و ارتباط تكون تلك العلاقة و الارتباط علة لعدم التخلف و لا تحصل تلك العلاقة إلا بالوضع. و هذا بخلاف المجاز، فان استعمال لفظة (أسد) في زيد الشجاع مثلا باعتبار المشابهة في الشجاعة مع المعنى الحقيقي. و ليس استعمال هذه اللفظة في كل ماله مشابهة مع المعنى الحقيقي بمطرد، لأننا نرى أن من يشبه الحيوان المفترس في البحر لا يجوز إطلاق لفظة (أسد) عليه، فمن هذا نستكشف ان لفظة (أسد) مثلا لم توضع لكل ما يشبه الحيوان المفترس، و الا كان الاستعمال مطردا في جميع ما يشبهه»^۶

ما می گوئیم :

(۱) طبق این تقریر برای استفاده از اطراد لازم است که:

أولاً: یک لفظ بر یک مورد (مصدق معین) اطلاق شود، بگوئیم «انسان» و اراده کنیم «زید» را.

ثانياً: بدانیم که اطلاق این لفظ بر این مصداق به سبب وجود صفتی در مصداق است: یعنی اگر به «زید» می

گوئیم «انسان» به صفت وجود «انسانیت» در زید است.

ثالثاً: ملاحظه کنیم که آیا این لفظ بر مصداق های دیگری که دارای انسانیت هستند هم اطلاق می شود یا نه.

حال:

- اگر اطلاق شود، این همان اطراد است و علامت حقیقت است.

۱. تهذیب الوصول، ص ۷۷

۲. الاحکام، ص ۳۰

۳. این دو به نقل از میرزای شیرازی، تقریرات، ج ۱ ص ۱۲۰

۴. زبدة الاصول، ص ۵۷

۵. نه‌ایة الوصول، ج ۱ ص ۲۹۵

۶. منتهی الاصول، ج ۱ ص ۴۲



- و اگر اطلاق نمی شود، عدم اطراد است و علامت مجاز است.

پس: اطراد:

لفظ انسان ← اطلاق بر زید ← به علت وجود انسانیت در زید
(رأیت انساناً در حالیکه زید را دیده است)

می توان:

انسانیت در عمرو هم هست ← انسان ← اطلاق بر عمرو ← (رأیت انساناً در حالیکه عمرو را دیده است)

و عدم اطراد:

لفظ اسد ← اطلاق بر زید ← به علت وجود شباهت در شجاعت
(رأیت اسداً در حالیکه زید را اراده کرده است)

ولی نمی توان:

شباهت در بدی بوی دهان در اسد ← اطلاق نمی شود بر عمرو ← (رأیت اسداً در حالیکه عمرو را اراده کرده)

۲) نکته مهم آن است که در این تقریر «عدم تخلف حتی یک مصداق» در حصول اطراد لازم است.

